

بی نهایت خوشگوار و مساعد به رسیدن انگور ، خرپوزه ، شفتالو ، زردآلو ،
چارمغز و غیره است .

این اثرات آب و هوای مختلفه مملکت هر چند بصحت جسمانی ملت مساعد است ولی باصعوبت طرق مواصله داخلی شانه بشانه داده ، در تمام وادیها و حوضه های صفحات جنوبی و شمالی سلسله هندوکش و ولایات شرقی و غربی سلسله پامیر و سلیمان ، اختلاف رسوم و اعتیادات ، موزیک و ادبیات ، حتی لهجه و زبانی و غیره ایجاد کرده است . و اینست از بزرگترین عوامل طغیان حیاتی در قبایل و عشایر و بلاد مملکت که ما در محل مناسبی از آن سخن خواهیم گفت .

حالا بیرویم به قبایل همان دو سلسله عظیمه جبال هندوکش و پامیر که از شرق شمال بحانب شمال و شرق مملکت امتداد یافته و جغرافیای طبیعی افغانستان را تشکیل کرده است بس میگوئیم :

اگر سطح مرتفعه پامیر که در شرق شمال و جنوب قرار گرفته ، رأس یک زاویه حدیب شود ، دورشته جبال سلسله ای تقریباً بتکلیف زاویه از رأس آن نشئت کرده است ، که بگرفته شمالی او بحانب غرب شده ، افغانستان تقریباً در کتب شمالی هر تخته و بخط اعوجاجی سیر کرده است . این سلسله شمالی بیرویم سلسله دیاندره و کس نامیده میشود . رشته دیگر این زاویه ، عبارت است از سلسله کوههای شرقی که ز پامیر گرفته تقریباً بخط موج ، تمام وادیهای شرقی صفحات جنوب هندوکش و تا داخل بلوچستان پرمیازید ، این سلسله پامیر در هر حصه افغانستان نامیه ای مخانی داشته و در قسمت آخری خود بسلسله سلیمان مشهور است ارتفاع بن در سلسله جبال ۱۲ تا ۲۰ هزار فوت است ، و هر قدر بحبب شرب و مملکت رسیده بیشتر میشوند از ارتفاعشان میگذرد .

با شتاب تکلیلات جغرافیای طبیعی افغانستان در سه قسمت منقسم میگردد .
 اول ولایات و وادیهای که در ماورای سلسله هندوکش در صفحات شمالی وطن
 موجود شده . دوم حوضه ها و وادیهای که در ماورای سلسله پامیر و سلیمان در
 صفحات مشرقی مملکت قرار گرفته است . سیوم وادیهای که در بین این دو سلسله
 جبال یعنی جنوب هندوکش و مغرب سلسله های پامیر و سلیمان واقع گردیده است .
 وادیهای صفحات شمالی هندوکش را از مملکت اچینی بخارا ، رود بار آمون بصورت
 طبیعی از هم جدا میکند . این رود بار از شرق شمالی افغانستان برآمده تقریباً
 تانانتان ولایات شمالی مملکت جریان دارد ، و بعد از آن منحرف گردیده
 راه بحیره ارال را می یابد .

حصص باقی مانده شمال جنوبی صفحات شمالی را ولایات مرو از ریگستانهای
 خوارزمه سوا مینماید . ولایات مشرقی افغانستان را در شرق شمال همان رشته های
 کوه های پامیر از تورکستان چینی ، و بعد از آن در تمام جهت شرقی مملکت
 از دیار وسیع هند ، رود بار سند بشکل طبیعی جدا و تقسیم می کند . و همین
 رود بار سند است که افغانستان را به بحیره عرب پیوند مینماید . قسمت غربی
 افغانستان را صفحات خراسان و کل سیدتن و بلوچستان از صحرای لوت و مملکت
 فارس جدا میکند . جنوب مملکت نیز بلا واسطه به بحیره عرب چسبیده
 است .

قسمت شمالی هندوکش عبارت است از ولایات طخارستان (قطن و بدخشان)
 و باکتریا (بلخ ، گوزگان ، مروالرو و مرغاب و ولایت مرو) .
 قسمت شرقی سلسله پامیر و سلیمان شامل ولایات بلور (چترال) و گندهارا
 (پشاور ، سوات ، بنیر ، باجور) و ولایت باکتیا (بنو ، دامان ، دیره جات ،

سند است) .

قسمت وسطی مملکت که بین سلسله هری هندو کش و پامیر و سایدان واقع است شامل ولایات ذیل است : ولایت کابل و قسمناً ولایت بلور و قسمت اعظم ولایت یاکتیا (سمت جنوبی و قسمناً مشرقی کابل) و ولایات آریانه و غاجستان (هرات و هزاره جان) و ولایت سیستان و اراکوسیا (قندهار) و ولایت بلوچستان .

مراجعه باین تشکیلات ملکیه و جغرافیای داخلی و تاریخی مملکت ، از زمان یونیان به بعد در مقاله دوم سخن خواهیم گفت ، و اسهای مختلفه ولایات را با اصطلاح جغرافیون یونان و اعراب و هند و قزرس معین خواهیم کرد . و کوشش خواهیم نمود که در تمام قسمت های ثلاثه افغانستان یعنی ولایات شمالی هندو کش و جنوبی هندو کش و شرقی سلسله پامیر و سایدان ، مراکز مدینت مختلفه ، آریانه و یاکتیا ، گندهاریا ، بلورستان و سیستان کابل و اراکوسیا را ، معین و روشن سازیم .



معاون جدید در انجمن ادبی

جناب احمد علیخان ~~ص~~ از خاندان سدوزائی است و علوم شرقیه را تا درجه

(منشی قاضی) و علوم عصری را تا درجه ~~ص~~ در کالج اسلامیہ لاہور

مملکت ہندوستان تحصیل کرده و در عین زمان یکی از مورخین و ادبای وطن بشمار میروند

دریں نزدیکی ها از حضور باہرالنور اعلیہ صرت شہریاری اصفت معاونی انجمن ادبی مقرر

و سرفراز گردیدند . امید است انجمن ما از وجود شان استفادہ های شایانی نماید عجلالہ

منصوبت شان را باین وظیفہ انجمن ادبی تبریک میگوید . (نگارندہ گویا)



غلطنامه

شماره دوم مجله کابل

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|-------------|-----------------|
| ۵ | ۷ | گذراسته | اربط گذراسته |
| ۶ | ۱۴ | ریراکه | چونکه |
| ۱۰ | ۱۰ | تعدت | تعداست |
| ۱۸ | ۱۶ | حسی | احسی |
| ۲۶ | ۳ | واء | ه بار |
| ۳۳ | ۱۵ | بلطیات | لطیات |
| ۴۰ | ۱۵ | سرگذشه های | سرگذشها |
| ۴۱ | ۱ | کاسبکتر | کلاسیکی تر |
| ۴۱ | ۸ | تاریخا | تاریخها |
| ۴۲ | ۸ | نهرن | نهرن |
| ۴۶ | ۱۷ | ردوهای | رودهای |
| ۴۹ | ۱۳ | تسکل نکراره | تسکل دوصلع راره |
| ۵۰ | ۱۰ | شما حونی | شمال حونی |
| ۵۱ | ۸ | یوسا | یوسا |

غلطنامه شماره اول مجله کابل

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|------|------|
| ۱۰ | ۶ | براد | زبان |
| ۷ | ۹ | تراد | زبان |



پیکسنت از مناظر دورمای شهر کامل از نسروی لغرب

یاد آوری و پیشنهاد

انجمن ادبی چون در نظر دارد صفحات مجله کابل را بضماین
تاریخی و ادبی وطن عزیز سازد لذا: بنویسندگان محترم که بتوانند
درین راه از قبیل شرح حال و آثار ادبا و شعرا و غیره سر
برآوردگان افغانستان، با اطلاعات نفیسه تاریخی و ادبی که در
وایای فراموشی و نسیان مدفون گردیده است خدمتی نمایند
مکدوره سالانه مجله کابل یا یک جلد کتاب نفیسی از طرف
انجمن ادبی مجاناً بنویسنده اهدا میشود.





شماره سوم

مجله است ماهوار علمیه-تربیتی، اجتماعی، تاریخی



محل اداره مجله: بخش ادبی، برج شمالی
 کمانده: — (سرود گونا)
 محاررات نامدیر المبین (محمد انور سمل) است
 عنوان نگارشی: — کابل، انجمن

اشتراک سالانه

۱۲ ماهی

۱۵
پنج پند گیتی

ریخت

صفت قیمت

کابل

ولایت دایه

دخاره

طلبة معارف وطن که حاضر نموده اند ۳۰۲۰۱
 باشند و کسایکه کتب فعلی در دست
 سایر صبه به روی وطن

فہرست مند رجات

| نمبر | مضمون | نویسنده | صفحہ |
|------|----------------------|-------------------|---------|
| ۱ :- | شعردر آئندہ | مترجم رشید لطیفی | ۱ الی ۶ |
| ۲ :- | گاہی کابلی | سرور - گویا | ۷ و ۱۵ |
| ۳ :- | از انجمن ادبی | مستقی | ۱۵ و ۱۷ |
| ۴ :- | شمس | غلام جیلانی اعظمی | ۱۷ و ۱۹ |
| ۵ :- | از مشاہیر تاریخی وطن | د . د اعظمی | ۱۹ و ۳۵ |
| ۶ :- | نظری بتاریخ کابل | حافظ نور محمد | ۳۶ و ۵۸ |



ترجمه از مجله الهلال مصر شعر در آینده !

در یکی از شماره های مجله الهلال مصر مبحث تحلیلی درباره شعر و ماهیت شعر و وضعیت آن در آینده بنظم خورد و اینک ترجمه آنرا با مختصر تصرف برای استفاده قارئین محترم مجله کابل تقدیم مینمایم .

میکویند شعر لغت عواطف است . یعنی طوریکه عواطف انسان از شنیدن يك شعری متأثر و متلذذ میشود عقل گاهی آن لذت را درك نمی نماید ، و از همین پهلو است ~~صک~~ شعر را لغت عواطف خوانده و اثر را نیز که بسته بقافیه شعری نمیشد میتوانیم لغت عقل بنامیم و درین شکی نیست که شعر نسبت به اثر ساخته و قدامت دارد ، همچنانکه عواطف نیز در تاریخ انسان و نموی آن دارای سابقه میباشد چنانچه اگر بزمانه جاهلیت عرب مراجعه نمایم شعرهای زیادی به نظر می خورد ، اما اثر نام چیزی را نمی یابیم و در تاریخ یونان قدیم نیز قبل از (الیاد هومیر) نثری بخاطر نمی آید .

در اصل شعر عبارت از يك مجموعه سرود و اغانی بود که با ساز یکجا خوانده می شد و هنوز هم در بعضی هلی که نزحات ابتدائیت خدج نشده اند همین حالت رواج داشته و تا حال نیز شعر هندوستانی عبارت از سرود ه و اغانی می باشد که با ساز یکجا خوانده می شود .

محررین عرب میگویند که شعر مشتق از شعور است ، یعنی شاعر با شنیدن احساسات و مشاعر شاعر میباشد ، اما امروزه برخلاف آن نظریه داشته و میگویند که شعر مشتق از (شیر) است و (شیر) در لغت (تبری) غنا و

ساز را میگویند .

انسانهاى كه در او ايل بساختن شعر آغاز نمودند قايه نها ئى شان فقط جمع و تاليف آغانى و سرود ها ئى بود ، كه آنها را جمع و تاليف نموده و مثل كه موسيقى را ممارست مينمايند آنها نيز زير نما دست قرار دادند . و اگر بخواهم علاقه عاطفه را در اینجا بنظم گرچه اين نظم شعر يا موسيقى باشد بشناسيم در هر سه اين ها بيك لهجه و صدا و آواز منظمى برميخوريم كه اين صدا و آواز را اگر بافت ايقاع شعر بناميم معنى معذب خوب تر و نزديك تر ميرسد . و ايقاع اين دو چيز فقط براى تحريك و شوراندى عاطفه و پيا شد و بس هر گاه مواضع عاطفه را در اعمال خود ها جستجو نمايم تقريباً تمام آنها را مشبع از ايقاع مى بايم (در صورتى كه عاطفه را بقوت عقل محبوس و جلوگيرى ننمايم) چنانچه اگر بحالت يك حزن عميق دچار باشيم ، اين حالت حزن ما به ايقاع شبون و گريه يك زن يا موسيقى بيشترو عميق تر مى شود ، همچنان در هنگام رفتار يك قطعه عسكرى صدای موزيك عاطفه شجاعت را در عسكرتحريك نموده و مى شوراند و تمام اينها دليل بر اين است كه ايقاع لغت عواطف بوده و مللى كه ممارست شعر را مى نمودند فقط براى غنا و ساز و حظ برداشتن عاطفه بود . چنانچه (ايلاد هومير) نيز اشعار خود را بصورت غنائى در نزد يونانيها ميخواند ، و موقعى كه نهضت طايه اروپا آغاز نهاد مهمترين عاملى كه ارناحيه شعر يا عت تحريك و پيشرفت آن گرديد وجود مغنى ها ئى بود كه در فرانسى نشأت يافته و براى مردم سير و حالت اشراف و محبت شان را به نظم غنائى مى خواندند .

(غلبه عقل)

در بالا گفتیم که در سابق عموماً شعر با ساز و یا با آواز بلند خوانده میشد ، اما این را هم نباید نگفته بگذریم که یکدوره بر سر شعر آمد که از حالت غنائی بیرون شده و مردم آنرا بدون ساز و آواز خوانده و می شنیدند و این پیش آمد وقتی بر شعر واقع شد که عقل بر عواطف غلبه نموده و همان غایب و مقصود اولی که از شعر طالب معنی بودند نه ایقاع بیدن آمده و معنی مقدم بر ایقاع گردید ، اما با وجود اینها می بینیم که خواندن شعر بی صدای بلند برای ما لذت کامله نمی بخشد . زیرا همان طوریکه عقل از معنی سرور میگردد عاطفه نیز باید آراستماع و ایقاع آن سرور و مبتهج گردد و از همان وقتی که شعر بخواندن آهسته رواج یافته و از حالت غنائی افتاد . تکلم بلاغت در آن جمع شده و بالاخر صناعت لفظیه که عبارت از قواعد تسیبیه و استعاره یا مجاز و غیره باشد بیدان آید و طبعاً عقل از معانی بلند آن سرور میگردید اما عواطف بحال از وجود بقی میماند چنانچه قصایدی که درین دوره ساخته شده به باید آهسته گی و سکونت مطالعه کرده زیرا قصاید مذکور موضوعات تهنیتی را پرورش داده و ذهن را مشغول میکند اما با عاطفه هیچ سروکاری بهم نبرساند و این خارج از وظیفه شعر میباشد .

در حالی که پیشتر گفتیم شعر لغت عواطف و با که حماقت عواطف است و همین مناسبت و قبیله (ابوتما) بهترین و جرد ترین اشعار عرب را میخواست در کتاب که سردست داشته داخل نماید سر از انتخاب اشعار مذکور آنرا در کتابش ضم نموده و کتاب بناه (حماه) در سوره ساحت حماقت در لغت صریحی احتداد و شدت و حرارت را میگوید . در سالی که عقل طبیعتاً یارده بوده و حماقت ندارد ، بلکه حماقت یکی از خواص او منبسط است و از همین باعث است

که شعر متنی را وقتی که میخوانیم تأثراتی که از خواندن آن بر ما پیش می‌شود ما را وادار می‌سازد که با آواز بلند آنرا انشا نماییم. زیرا شعر متنی موضوعاتی را در بر دارد که عواطف را بشور آورده و ما را محظوظ می‌سازد. اما شعر ابوالعلا، معری نسبت بوی خشک و جامد میباشد چه در شعر او موضوعات فلسفی مضمراست که مخصوص عقل میباشد و میتوانیم آنرا مثل يك پارچه نثر بسکوت و آهسته کی بخوانیم، و درینموقع معانی آن ما را متلذذ می‌سازد اما به عواطف هیچ تأثیری نمی بخشد، اما معانی متنی محتاج بهمان ایقاع میباشد که عواطف را تحریک مینماید، زیرا متنی با عواطف ما صحبت میکنند و ابوالعلاء برخلاف آن عقل ما را مخاطب خود قرار میدهد.

شعر آینده

طوری که در بالا شرح دادیم هر گاه رای ما صواب باشد و شمه لغت عواطف است نه عقل در ابتدا نیز بمل و خواهش عواطف خواننده می‌شد، اما بعد ما بواسطه انتشار علم و معرفت عقل بر آن غالب آمده و شعر از حالت غنائی خارج گردید، و باین عات معانی بلاغت مقام ایقاع را گرفت، از روی آنها نمیتوانیم از سر این منطق خویش منحرف شویم، بناءً علیه میگوئیم که شعر در آینده نسبت بحیات ماضی بسیار خیلی پائین تر شده و تغییرات خواهد کرد، چه عقل روز بروز بر عواطف غالب آمده و علوم جای آداب را خواهد گرفت، و حتی بعضی‌ها درین نشأتم غیبی دیده کرده میگویند که شعر در عصر ما مثل افسانه زائل خواهد شد، و حالا ما دارای مزاج علمی شده ایم و در صورتیکه نتوانیم يك نظریه آشتیین را در قصیده خود داخل نموده و موضوع را خوب برسانیم جز نثر برای ما وسیله دیگری برای تمیز مقصود نمی ماند چه موضوعاتی را که نظریه

آنشینین تعبیر میناید ، موضوعات علمی است که ذهن آنرا قبول نموده اما هیچ يك عاطفه ما را تحريك نمیناید ولی ما عقیده داریم که این اشخاص از حدود ممکن بیشتر رفته است زیرا تا موقعیکه انسان انسان است عواطف گاهی نمی میرد و در حالیکه شنیدن موسیقی ما را متلذذ می سازد همچنان از شنیدن غنا نیز محظوظ و متلذذ میگردیم .

ما نمیگوئیم ~~که~~ شعر بحالت غنا عودن میناید ، ولی ازین هم ناگزیریم بگوئیم که عواطف انسان چنانیکه امروزه ثابت و تزلزل ناپذیر است همانطور تا وقتیکه ما محبت میورزیم یا خشمگین می شویم و مسرور میگردیم یا محزون می شویم ، عاطفه بجای خود باقیمانده و اینها مقام شعر را حفظه مینمایند ، منتها اگر این مقام قدری از حدود خود انحطاط ورزیده باشد بواسطه غایب عقل و مزاج علمی و انتشار قرائت میباشد که مقام ایقاع را پائین میبرد ، زیرا اگر شعری را با هسته کمی و سکون خوانده و بصورت غنائی نشنویم بدون استماع نمیتوان قسیمی برای ایقاع قایل شد .

اما در آینده حالت شعر چه خواهد بود ؟ جواب این سوال را میتوانیم بصورت ذیل بدهیم ، که هر نهضتی دارای دو معین ویشتیانی میباشد و آن تاریخ گذشته ها و طبیعت است که نهضت مذکور باین دو چیز تکیه نموده و شاعر مودن شعر خود این دو چیز را قرار میدهند .

مثلاً در اروپا نهضت جدید به خواندن اشعار شعرای قدیم یونان آغاز نهاد ، و ادبا نامدتی ازین دایره بیرون پانسهاده و از قیود آزادی همین آخرها سارینکه به طبیعت نظر انداخته و از ان شعر خود را مستخرج نمودند خود را زهنیدند ، همچنان شعرای عربستان و مصر نیز باستثنای قلیلی از ادبای جدید سوریه و مصر

به تعجب همان اشعاریکه در زمان جاهلیت شائع بود میروند . معین ثانی عبارت از طبیعت است و آن موضوع شعر در آئنده خواهد بود و تاریخ نیز در آن دخالت خواهد داشت ، و شاید شاعر در حوادث ماضی و تطورات انسان و غلبه اش بقوای طبیعی و اختراعات و مخترعین و امثال آن تسمی و فکر نماید ، اما بواسطه عدم اعتمادش بر قدمها به ابتکار معانی جدیدی محتاج خواهد شد و باین علت همیشه ذهنش بطرف معنی مصروف خواهد بود نه ایقاع .

خلاصه

- ممکن است مطالبی را که در بالا ذکر کردیم بصورت ذیل خلاصه نمایم :
- ۱ : شعر قدیم عبارت از غنای بود .
 - ۲ : بعد از انتشار خواندن و قرائت بآهسته گی قیمت ایقاع از بین رفته و شاعر متکی بمعنی شد ؛ تا خواننده را در عوض همان قسمتی که در ایقاع از دست داده میباشد بمعنی مشغول سازد .
 - ۳ : بواسطه غلبه عقل بر عواطف و علم بر ادب قیمت شعر پائین رفت .
 - ۴ : شعر در صورتیکه لغت ادب شده نتواند و هم نتواند که عقل را مخاطب خود قرار داده در آن رهتار پیدا کند طبعاً رو با انحطاط میروند .
 - ۵ : در صورتیکه شعر لغت عواطف باشد و این عواطف نیز همیشه ثابت است ، البته گاهی بکلی از بین میروند ، ولو از مکانت و قیمتش چیزی کسر شود . این است بعضی ملحوظاتی که درباره شعر و آئنده آن نوشتیم .
- (مترجم عبدالرشید)



کاهی کابلی

۲

(خطوط مسافرت و دوره تحصیل)

نویسنده از دروازه کابل عقب این شاعر افتاده سعی خواهد کرد که از روی اشارات مبهم و مختصری که تذکره نویسان داده است خط سیر و گردش مجهول او را از دست نداده سایه وار دنبال او روان باشد در اواخر سن پانزده سالگی که آغاز سال شانزده عمر باشد شاعر ما از دیار خوش آب و هوای کابل دل کنده و رخت سفر بسوی دیار بدخشان بسته و در آنجا اقامت چند وقت اختیار کرده است و بقول خزانه عامره و تذکره حسینی حاکم بدخشان که در آنوقت عسکری میرزا بوده تمام خزانه خود را که مبلغ خطیری بود بوی بخشیده است اما شاعر کابل از همت بلندی که داشت قبول نکرده همه را دفعتاً پاشید این سخن تا اندازه از حقیقت دور بنظر می خورد زیرا زمانیکه شاعر کابل وارد بدخشان گردید کاروان عمرش مرحله شانزده سالگی حیات او را سیر می نمود و تا حال هیچ يك از جنبه فاضلی در او دیده نشده اضافه برین اشعار و قصایدی که مدیحه آمیز باشد و در وصف این حکمدار سروده باشد هم تذکری نرفته است که صله و جایزه شعر او باشد کمالات مضوی و مراتب و مدارج روحی را هم تا هنوز طی نکرده است که حکمران بدخشان بواسطه آن بزرگواری و مقام جمیل ارادت ایشان را برگزیده چنین اکرامی در حق شان کرده باشد غیر ازینکه يك شخصی بی خانمان و مسافر و واجب الزام بوده هم تقدر مبنی که بدرد حضرتش بیخورد منتها

قدری اضافه تر تقدیم کرده و شاعر بلند همت کابل سرفرو نیاورده و دست رد بر سینه گذاشته است روپهم رفته بعد از مدت چندی که در اینجا اقامت گزید از راه ترکستان و مینه وارد هرات گردید و یک آن اولتر خدمت با شرافت حضرت مولانا جامی را یافته بحوضه تعلیم و تدریس آن بزرگوار شامل گردید گویا اولین اطلاع و خبری که از تحصیل و اکتساب رسمی این شاعر شیوا بیان کابل در دست داریم شهر هری و ساا هفده عمر و حوضه تدریس و تعلیم طرف و شاعر قرن ۳ هجری حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است (۲) که مدت هفت سال و چند ماه در نزد آن بزرگوار بدارالعلم هرات بخط تحصیلات علوم عالیه از قبیل علم فقه ، کلام ، حکمت ، منطق ، تصوف ، علوم ادبیه و غیره افتاده تا اینکه از برکت آن استاد بزرگوار حصه کامل و مستوفائی از علوم عقلیه و نقلیه را مالد گردید و بقول صاحب ریاض العارفين از علوم و سموفطرتی که داشت روی بعلم باطن آورده بترکیه نفس و تنزیه خاطر خود را مشغول نمود . بعد ازین مدت که بحضور این عارف شهیر و غیره معاریف هرات بسربرد و استفاد های روحی و معنوی کرد و ذخیر های ظاهری و باطنی اندوخت یکسره بسوی مملکت آباد و زرخیز هند شتافت .

۳ : (شهرت ادبی)

شاعر کابل پس از آنکه از دربار شاعر پرور سلطان حسین میرزا و وزیر شعر نواز آن امیر علی شیرنوائی وارد دربار آگره که مقر سلطنت باشکوه و مجلل اکبر جلال الدین بود گردید و با شعرای آن دیار که بهترین رقبای شعرای پایتخت باقرا بودند در میدان نزاع ادبی روبرو گردیده رقیبانه و حریفانه پنجه داد و در

صفحه (۹) سال اول - مجله کابل شماره (۳)

هرزین غزلی و مضمونی طرح نمود شعرای متعم و باطنطه آن دربار را بشاعره و استقبال دعوت نمود تا اینکه ملک الشعرای پایتخت اکبری غزالی مشهدی شاعر مغرور و بلند پرواز اقلیم هند از روی لطف و محبت پیش آمده این رباعی خود را در حق او بگفت (۱) و در مصاف شاعری پیش او سپر انداخت . رباعی :

گاهی بجهان نکته سرای جوتونست - شیرین سخنی و خوش ادای جوتونست
کردی به سخن ربوده خویش مرا - گاهی حوین و گاه ربائی جوتونست
و باطه غزلی که هر مصرع آن ملزم بالفظ قبل است مشمول عنایت پادشاه هند گردیده صد هزار تنگه از خزانه شاهی در یافت و همه را در هفته صرف مستحقان نمود (۲) و روز بروز شهرت ادبی و قدرت سخنوری این شاعر تو نا و با اقتدار کابل بدو دیوار دربار جمال و شاعر پرور هند تابش می نمود تا اینکه پادشاه هند حکم کرد هر گاه شاعر کابلی بحضور قدم رنجه کند هزار روپیه بصیغه پایمزد در هر توبه آمدن خود از خزانه سلطنتی باریات دارد (۳) و شاعر باند فطرت کابل ازین جهت از دربار و مقام سلطنتی کناره گزید (۴) و دیبای ظهرا است تا زده بادل آرام و خاطر مطمئن بکنجی نشست و جهانی را در خود ملاحظه نمود .

(۴) (شاعری)

قبل از مسافرت بدخشان و هرات و رسیدن بحضور مولانا جبه شعاری که زاده طبع این شاعر نازک خیز کابل باشد در تذکره ها دیده نشد و اگر احیاناً سروده باشد باطومار دورکار عبده شده که امروز ارواحود آنها خبری نیست

(۱) عریفات

(۲) حراته عامره

(۳) حراته عامره

(۴) حراته عامره

در مدت اقامت چندین ساله هرات و حیات محصلانه و ناعمرانه که در آن دیار بسر برده است اشعار و ابیاتی که رسماً رالات بران سالهای عمر و روزهای اقامت شاعر بکند حاضر آند که هر سه سرخی نداده اند فقط از چهار فرد مختلف المضمون شاعر از روی وزن و ردوی و قوافی معلوم می شود با استقبال شعرای هری و معاصرین، مولانا جامی از قبیل شیخ احمد سهیلی خواجه عبدالله مروارید و مولانا آصفی و غیره سر برده است که در برابر غزلیات کامل شعرای هرات که در تذکره دولت شاه سمرقندی ضبط است تنها حکم چهار فرد مختلف اشکالی را داشته که آنهم به چهار کتاب معینی که خریطه جواهر و گلستان سرت و تذکره حسینی و خزانه عامره باند مسافرت کرده است و از اشعار شاعر کابل مقدار قابلی در دست است که نسبت به شهرت ادبی و قدرت سخنوری آن ارباب تذکره توجه به ضبط اشعار او نکرده اند و حتی از آن مسابقه های شور انگیز این شاعر در بار اکبر تماماً صرف نظر کرده یک فردی هم از آن زمینه ها بدست خواننده نمی دهند .

اما از چند بیت موجوده او معلوم می شود که طرز شعر و سبک شاعری او همان سبک مضبوط و دایکس هذ است که ز با باغفانی شروع و بنا بر علی سر هندی خانه یافت ولی این شاعر که پرورش یافته آب و هوای معطر و مناظر زیبا و خیال آلود و دامنه های پر گل و زلاله کابل است همین طرز لطیف هذ را هم لطیف تر ساخته لطافت خیال و معنی را چنان در قفاش زیبای اله ظ سنجیده است که از برخی ابیاس لطیف ترین بوی گل و عطر را انسان استنمام می نماید و بطور اوکار دقیق و صمیمی و تمهجات روحی خود را بایک خلوص بی آلیس و شفاف غیر قابل تقابله تجسم می کند که خواننده مثل اسکه یغته از خواب بیدار شده ملتفت میشود

که شاعر عوض اینکه جنگ بتارهای برپا شاعری زده باشد با ایفای قلب او بازی میکند .

(۵) (وفات و حزار شاعر)

در قسمت قبل دیدیم شاعر کابل از مراتب درباری و تشریفات سلطنتی نبسته شده از دربار کتاره گرفت و گوشه آرامی اختیار نمود . بقول صاحب مفتاح التواریخ يك چندی باهادر خان برادر خان زمان که منتهای دجوتی و خطر خواهی شاعر کابل را می نمود در بتارس بسر آورده بعد از آن با آگره آمد و بیایم ایام سیاه و سفید عمر را در آن دیار بیان دهانید تا اینکه تاریخ سوم ربیع الثانی سنه ۹۸۸ به عمر یکصد و ده سالگی پدرود زندگانی نمود و در روز سه شنبه تمام اعیان اکابر آگره حاضر بوده مدفش که آخرین منزل راحتی و ابدی اوست در جوار دوازده (مدار جای) قرار گرفت . و مولانا قاسم بخاری رحمه الله از شاگردان حضرتش بود تاریخ وفاتش در المذ (فوت الا سه کاهی) یاقوت

و میر یوسف امیر آبادی از عبارت (خوش طبع) و مولانا عرفی و ... بر - مصرعی : ز جهان رفته قاسم کاهی را ماده تاریخ وفاتش در ... و تاریخ فیضی دکنی چنین انشاء نمود : تاریخ وفاتش در ... کتبه در ... ربیع الثانی

که همین بیت آخرین بروج مزار شاعر منقوش بر مس تیره گردید . این قره تاریخ تولد شاعر در سنه ۱۷۸ هجری قرار میگیرد .

(۶) (آثار و اشعار شاعر)

از آثار و اشعار کابل غیر از ... در ... م کالی خرد نبیخته

درین اوقات بدستم افتاد دیگر اطلاعی از روی تذکرها و غیره مآخذ و مدارک دستگیرم نشد. که بدان رجوعی میکردم و درین باب بدقت چیزی مینویشتم این سه رساله خطی که نزد بنده موجود است بنام مولانا قاسم کابلی اختتام یافته ولی باز هم اطمینان کلی نداشته در وقت نگارش این فصل متردد بوده اضطرابم دامن میگرفت تا اینکه دوست همکارم آقای قاضی زاده بمشور این قضیه واقع شده عین همین سه رساله را در اثر تشبعت ادبی خود بنام قاسم کاهی کابلی دریافته اند و ما ازین اطلاع نفیس شان خوشوقت شده اکنون بکمال جرئت این سه رساله که شرحش بقرار آتی است از آثار شاعر کابل و راس المال های ادبی او میشناسیم این سه رساله که بشاعر کهن سال کابل منسوب است در یک وقایه واقع شده رساله اول در علم عروض و قوافی رساله دوم در معانی و بیان رساله سوم در نقد الشعر و قرض الشعر و سرقات ادبی است این اثر نفیس یادگار اواسط سلطنت جلال الدین اکبر است که مولانا قاسم کابلی در قریه تونک پشاور از نگارش آن فارغ شده است سابقاً در قسمت های قبل دیدیم که شاعر کابل از هرات به هند وارد گردید و زمانی منازم دربار اکبر بوده و بعد از چندی از دربار کناره گرفت و مدتی هم با بهادرخان در بنارس زندگی بسر می برد تا اینکه دوباره به آگره آمده و آخرین روز عمر خود را بان دیار خاتمه داد. گمان میکنم شاعر کهن سال کابل زمانی که در بنارس زندگی بسر می برد بطور گردش و تفرج به پشاور آمده و به قریه تونک که قصبه افغانها و اکثر قوافل و مسافری کابل در آنجا آمد و رفت منزل و سکونت داشتند بجهت کشش قومی و هموطنی مدتی در آنجا بوده و این اثر نفیس را در آنجا تمام کرده و از خود اثری بیاد نگذاشته اند این اثر نفیس از کتبی که تا حال درین زمینه نگارش یافته و مخصوصاً آثار دوره

متأخرین است از قبیل حدایق البلاغه طبع هند و پنج رساله عبدالواسع هانسوی و چهار گلزار یوسفی و ابد البدائع و قطوف الربیع شمس العلماء طهرانی و غیره این اثر نفیس کامل تر و بدو طر است ، زیرا اولاً عبارات و اسلوب نگارش با اندازه سلیس و روان است که انسان گمان میکند دیروز نوشته شده باشد ثانیاً امثال و شواهد از ادبا و شعرای میاورد که همه آنها ائمه فن و آیات کبری بلاغت و فصاحت بوده اند ثالثاً از وجود شعرای دوره اکبری که بیشترش را منسوب بافغانستان میدانند از قبیل آذنی قندهاری و هاشمی و غیره اطلاع مفصل و جهان بینی میدهد

رابعاً برای مدارك و مأخذ خود بهترین کتب را از قبیل ترجمان البلاغه فرخی حدایق السحر و طواط بانجی و المعجم قیس رازی و مایمار الاشعار طوسی و عقود الجمان سبوطی و کتاب الصناعة و کتاب البلاغه بهرامی سرخسی و غیره را در دست داشته ، خامساً در قید تاریخ و موافق آن هیچ جای شك و تردیدی نمی گذارد ، زیرا با دقت تمام در پایان رساله خود می نویسد :

تمام شد رسایل این احقر العباد قاسم کابلی بتاريخ بیست و هفتم صفر انظر روز پنجشنبه سنه ۹۷۶ هجری نبوی صلعم در قصبه تونک بشاور در عهد محمد اکبر شاه پادشاه غازی ادام الله تعالی اقباله .

سادساً به حواشی آن نیز نکات و مطالب جالب دقت از قبیل حل کردن بعض رموزات لغوی و اصطلاحات ادبی و قطعات شعری و پارچه های نثری شعرانه دیده می شود درین موقع رشکم آمد که يك بیت آنرا که در صنعت تخیلی مثال می آورد نهفته بگذارم .

بسکه در آغوش گل ها شیشه شبنم شکست - می نماید در نظرها چشم عینان دار گل

ولی متأسفانه که از آخر کتاب يك دوسه ورق آن افتاده اما نه آن جائیکه تاریخ کتاب را با خود برده باشد و تاریخ اختتام کتاب معادل است بسالهای اواخر عمر و گوشه گیری شاعر ما که در بتارس و پشاور و غیره نواحی هند زندگی داشته است .

(اشعار)

دیوان مرتب و مستقلی که حافظ و نگهبان تمام ابیات و اشعار این شاعر کهن سال و موسفید بوده باشد ملاحظه نشد حتی از وجود دیوان او در تذکره ها اشارتی نرفته است ولی بعید می نماید که این شاعر شهر بان شهرت عالم گیر و توانائی خاطر و سرشاری طبع و نیروی پنجه که معروف و ممتاز روزگار خود بوده دیوانی یا مجموعه از اشعار نداشته باشد این دو سه بیت ذیل که مشت نمونه خروار و نماینده سبک متین اوست از تذکره ها و غیره سفائن شعری اقتطاف و انتخاب نموده در اینجا نقل نمودیم :

تا کشتندت خوب رویان در بعل — همچو شیشه با درون صاف باش
ایک پا می نهی بر آه طلب — گرزید بگذری نیکو کردی
مرکب سبی خویش را میران — تا بجای ~~یک~~ جمله او کردی
گاهی رهی بکعبه مقصود هر که یافت — دیگر نه بست تو سن همت به میخ آرز
چشمه که میزاید ازین خاک دان — اشک مقیمان دل خاک دان
زرگس شهلا نبود هر بهار — آنکه بروید به لب جو بسیار
چشم بتان است که گردون دون — بر سر چوب آورد از گل برون

ازین سه فرد فوق معلوم می شود که شاعر پیر و کهن سال کابل در پایان روزهای سفید عمر و پیرانه سری و قدیکه از عالم ظاهر و جسم کناره گرفت و رو بحضرت کعبه دل و جان آورد این ابیات را سروده باشد زیرا پنجه گی کلام و تمانت

اسلوب و صحت معانی که محصول باده بی‌خمار عشق حقیقی و بدست آوردن زندگانی حکیمانه که انتهای آرزوی بشر است اراغ پدید و آشکار است و یقین می‌رود که بر همین وزن و پخته‌گی کلام و اسلوب بیان که مناسبتی از روی وزن و بحر به مخزن الاسرار نظامی و مطامع الانوار خسرو دهلوی و از روی معنی و پخته‌گی کلام به اشعار حکیمانه حکیم سنائی غزنوی و اباعیات حکیم عمر خیام لوگری دارد اثر مستقلی داشته است که متأسفانه غیر ارسه فرد فوق مابقی آن در تذکره‌ها و سفاشن و مجموعه شعرها ملاحظه نگردید .

سرور گویا

از انجمن ادبی

امروز روز کارگزار کمال است و کار علم
 این گلشن آب بیخورد از چشمه مار خضر
 مردم خورد ز نخل برومند او عمر
 مقبل کسیکه پرورد این نونهان فضل
 عاقل نمیکند بجهان اختیار جهل
 سودی نمیکند بجز از علم هر چه هست
 خصمی باهل علم بعالم کسی نکرد
 براعتبار خلق جهان نیست اعتبار
 از منزلت بدیده کند جای مردمش
 فانی شود ز گردش این هر چه هست
 کوه گران سبک رود از جای چون صدا
 خرم کسیکه گشت دین عصر یار علم
 هرگز نشد دویخ ز خزان نو بهار علم
 مسعود ملتی که شود آبیبار علم
 اقبال و عزو جاه بود برگ و بار علم
 زانو که شرط عقل بود اختیار علم
 سودای دیگری تبث ای هوشیار علم
 دارند دوست خلق جهان دوستدار علم
 باشد گر اعتبار بود اعتبار علم
 چون سره هر غبار که هست از دیار علم
 باقی نبود هنر اتر پایدار علم
 زور آورد جو بر دل سنگش فشار علم

گاهی بود به پله قدوش وقار کوه
سر سبز میکند چو چمن فیض نوبهار
خوشبخت ماتی که بغواصی طالب
بوده است عینش و عشرت عالم ز عام و فضل
تا با خبر شوی ز حقائق بعالم کوش
گردد عام بجملة عالم چو آفتاب
یا جوج جهل نشکندش تا بروز حشر
تأثیر زشت جهل بود از قرار عقل
علمت کند بهرد و جهان سعد و نیک بخت
جهل سیاه روز نشاند بخاک مرگ
فرمانروا بود بجهان عرش تا بفرش
سیم و زر ت چه سود نماید بحال جهل
در وی ز کرد رخنه خرابی بهیچوجه
ختم میکند زیار ندامت به پیریت
وقت از برای علم مقرر نکرده اند
علمت اگر چه پیش بود بیشتر طلب
خواهی که بر کنار نشینی ز حادثات
که ترز گردگان شمرد گنبد بهر
در پرده خفا است چها و چها هنوز
صورت پذیر کی بود از اقتدار جهل
گلهها دمد سراسر صحرای سینه اش

سنجیده اند لنگر کوه و وقار عام
جاری بهر دیار که شد چشمه سار عام
آرد بچنگ گهر فیض از بحار عام
عید و برات نیست چو لیل و نهار عام
پنهان هر چه هست بود آشکار عام
روشن دلی که یافت بدهر اشتهار عام
سد سکندر آمده روین حصار عام
در سینه گردات نبود بقرار عام
باید بروز کار گزینی شعار عام
گیرد اگر بدست کسی ذوالفقار عام
دارد جهان بزیر نگین تاجدار عام
دارا ثبت خوش آنکه نمائی شمار عام
در دهر هر بنا که بود استوار عام
گر در جوانیت نکنی کار و بار عام
آرئی نکرده اند بوقت انحصار عام
باید کشید تادم مرگ انتظار عام
اینک بیایا بنشین در کنار عام
عالم دیده است هنوز اقتدار عام
کین علمها کسی نشهد در شمار عام
نقش شگرف خامه صورت نگار عام
در دهر دلی که ریشه کند خار عام

صربان علم و فضل نشینی چرا پرورش
 بیهوده و عبث نکنی ترک او ز جهل
 دماغ ندامتس زود تا برو مرگت
 علمت شود هر دو جهان یار و غمگسار
 سر - بز تا بحشر بود نخل باغ او
 فرمان همین بظام دهد حکمران جهل
 جهل است سر بسر همه عیب و تمام شر
 (مستغنی) ای بطبع تو نازنده عام و فضل
 از جامه که بافته از بود و تار علم
 خالی بیاد نمسکت از گیر و دار علم
 چون لاله همدلی کاشود دانه از علم
 یکچند روز آکرتی شوی غمگسار علم
 آب حیات کرده روان جو بیار علم
 جز عدل پیشه نکند شهر یار علم
 در کارهای خیر بود انحصار علم
 برخامه تو ختم بود انتشار علم

شمس اعظمی

سرود - محمود مستغنی

عصر نو است و دوره عام و هنر کنون
 فن عروض و قافیه شدنی اثر کنون
 تخنیک گشته مایه فتح و ظفر کنون
 حیف است وصف آن لب چون شکر کنون
 هیچ است حرفی بگفت دهان و کمر کنون
 هنر و فسیح بوقایه ای خوش سخن بهش
 از رحمت بدیع و بیان در سخن بهش
 هر چه لایه است بگویند دهن بهش
 در مکر سرو قعد و سیب ذقن بهش
 حاصل این نهان ناکر در نمر کنون
 تشبیه سرو و قامت جانان حال محض
 سر نگاه و چای روی چشمان میان محض
 هر کجی سرو زهره آن در عین
 در نیب است بگوهر دندان خیال محض
 بی چون کز لاله

تکرار ، اغرو قدح و جام چشم چیست افرون و فزه و می گنایم چشم چیست
 محمود و مسد و کشته تا کام چشم چیست غناب آب چه باشد و با ام چشم چیست
 باید نمودن این همه صرف نهر کنون

وگر تو در خط مات درم ایفریق و هم دو بر صواب یکدو و هم گام ایفریق و هم
 سیر سفایش است نگاه ایفریق و هم گرداب غیب است کدام ایفریق و هم
 لازم میباشد این همه دو از سر کنون

امرو مقتضی نبود عسکار پارسا کای یکن که وش کند در بر پارسال
 مضمون دور کهنه و بود پرار سال تسمه و استعاره چندین هزار سال
 بگذار و شعر گویم ایار دیگر کنون

و خیز سعی جهد بسکن هر کار و یار سر میده ذخیره کن زدشته و کوهسار
 هرگز مرو مجامه استی و نگش و طار راه کای بی مر شده چندین هزار بار
 راه دیگر بگیر و این بار گذر کنون

ار عکیمبای مهمل پیشین اثر محوی بیروده صرف عمره مان در بندر محوی
 بگذار میده - از بود بست در محوی گذشت و در و رفته دای گوی
 ستیج و حال و زنی بقدر کنون

تا گشته شهسور سخن و یکتو و گوی - اقی راه و اندر گونه بچستحوی
 اکنون که راده است ب شعر تراستی اگر عاقلی ندب ما از حسب گوی
 عم امت و حمار ، نه تب و هر کنون

هر کس بطلب عصر هر دارد ای صاب و شخی هر یک کی م و نصیب
 رسد که و صد و چه از بار ای دایب هر سه تنصای دیگر دارد ای لیب
 توپ و نهنگ برده ، پرو تر کنون

سید اوقات خود را منقسم بساعات مخصوص تدریس طلبه، صحبت فضلاء و شائقین مجالس و عطا و مباحث مذهبی و سیاسی ساخته بود.

سید مخصوصاً از جمله تلامیذ و دوستان خود، عده را که مستعد تر میدانست بتوسیر افکار و تنقیح اذهان شان میکوشید تا برای آینده مصر کفایت و لیاقتی بسزا داشته باشند. همچنان در محضر عامه از معایب جهل و نواقص اداره مملکت از ضرر سلطه اجنبی بوسیله خطابه ها تنقید و اذهان را بآن متوجه میساخت.

آخر از تعلقهای غرض و آتشین که دایر بسیاحت خارجه و سوء اداره داخله می نمود اسباب تشویش حکومت محل شده مترصد بودند که برای اخراج سید موقعی بدست آورند.

اتفاقی در همان روزها کشیشی از رهبران مجذوب فرمایشات سید شده بدست وی اسلام آورد، اقوام عیسوی بمصر بمعارضه برخواستند، مسلمین آنجا بدفاع قیام نمودند، خدیو مصر موقع را غنیمت دانسته از طول قامت سید معذرت خواست.

سید پس از مرور دو ماه یا کمتر در صودتیک بافاده درس مستقیم و نطقها و خطابه های غرض و مؤثر خود تلوب چندین اشخاص مستعد مصری را حساس و افکار شانرا متور ساخته بود بطرف استانبول مراجعه فرمود، دوستان و تلامیذ مصر پیش ما یلزم سفر اذرا تهیه و بمشایعت مجلی او را وداع کرده ضمناً بدوستان وندوبین خود شان با استانبول نوشتند مراقب خدمات سید بوده و از فیض حضورش استفاده نمایند.

سید وارد استانبول شد بعضی رجال و اشخاص مقیم آنجا نظر معرفی و توصیه مصری ها باستقبال او شتافت. ولی عالی پاشا صدر امنیت تورکیه که بحالات سید

خوبتر سابقه داشت مقدم از همه با استقبال و پذیرائی سید جمال الدین کوشیده
مقام و منزل عالی و همه گونه وسایل راحتی برایش تهیه کرد .

صحبت های چند روزه و فیض افکار و فرمایشات سید جمال الدین ، عالی پاشاه
صدر اعظم را چنان واله و مفتون ساخته بود که ، عزیزی الیه وجود آن سید عالی
را بهترین مربی برای خودش یافته حتی همیشه و زردای تورکیه را نیز بوی معرفی
و در سلك مخلصیتش داخل کرد تا باین سلسله آخر آ تمام اشرف و اعیان درجه
اول تورکیه تعاقب و رابطه مخصوصی به سید پیدا کرده قوه ناطقه سحر آفرین
و جاذبه کلام سعادت فرینش همه را به پیروی افکار و احترامش تسلیم میداشت .

با اینکه در اوایل ورود زمان تورکی را کمتر محاوره توانسته و بزبان عربی صحبت
میداشت ولی کمی از اقامت او نگذشته بود که دران زبان بقهری ماهر عمد که
صفای ناطقه و بلاغت کلام و لهجه را بی پایه عالی رسانید .

وزراء و اشرف تورک دائماً در مجالس سید حضور رساننده از فیض صحبت وی
متمتع و از افکار و خیالات بلند او مستفید می گردیدند ، عالی پاشاه و وزراء در غالب
امور مهمه کشوری و مطالب سیاسی از وی استتاره و هدایات او را محترم
میدانستند .

سید در مدت اقامت به تصحیح افکار و تنویر اذهان بسی اشخاص و رجال
در باری و غیره میکوشید .

و الحاصل سید افکار بلندی را نسبت باصلاحات مهمه امور داخلی و تنظیم
اداره و تعیین خط مشی سیاسی دولت و اصلاح معارف آنجا بدولت و اولیای
امور پیش نهاد و تلقین می فرمود .

آخر آ عالی پاشاه صدر اعظم بمقصد اصلاح امور معارف وی ابعثوث انجمن

معارف باب عالی منصوب و رسمیت این مقام را از حضور سلطان برایش حاصل کرد .
سید در مدت قلیلی با اصلاحات معارف آنجا موفق شده و یک سر و صورت
ناره وجدی بآن بخشید ، طرز تحصیل و مواد پروگرام را تغیر داده یک طریقه
خاص و مواد موزون و معقولی را مقرر نمود ، کلاس های فنی را ایزاد کرد ،
در مجامع علمیه نطق های ضرا و خطابه های پر جوئی دایر بمطالب علمی ، صنایع ،
اقتصادیات ، تجارت ، اتحاد مسلمین ، مصائب و مشکلات مشرق و غیره ایراد
میفروود .

مهمترین خطابه ها و کنفرانس های وی در اثر درخواست رئیس انجمن
علمی آنجا بود که در یک محفل خیلی محتشم و بزرگ که تمام نماینده ها
و مامورین دولتی و اشراف و علمای مملکتی حضور داشت آنرا بخیلی عظمت و اقتدار
ایراد فرموده موجب تحسین و تمجید واقع گردید .

رقه رفته حسن شهرت وی در تمام اقطار تور کیه نفوذ کرده اهالی برای
شنیدن خطابه ها و فرمایشات سید بیاب عالی بی شتافتند و سید هم اوقاتی را برای
افاده عموم همین کرده بلافاصله با اعطای کنفرانس ها و اجرای واعظه می پرداخت ،
اهالی تور کیه واله و مفتون فضایل و کلام سحر آفرین سید شده همیشه بدور او
مجموع و آروی مدح ، و تمجید می کردند . خطابه های او را (سحر القلوب) نام
نهاد بودند .

شهرت و نفوذ سید و جلب آنهمه احترام از اهالی نسبت بخودش آخراً آتش
رشک را در قلب شیخ الاسلام مشتعل نمود ، زیرا موقعیت و نفوذ شیخ اسلام
یکلی نزد اهالی ساقط شده مردم در انجاس حوائج نینه و علمیه سید جمال الدین
مراجعه میکردند و سید نظر باقتدار و موقعیت خویش تقوی اهالی را از اتلاف

صفحة (۲۳) سال اول - مجله کابل شماره (۳)

صیانت می نمود لهذا شیخ الاسلام بهمدستی بعضی از حامدین دیگر شاه را نسبت بسید مشوش ساخته وجود او را در نسر زمین موجب فتنه و مضر حال حکومت قرار دادند سلطان هم که هجوم احترامات اعلی را بطرف سید دیده و مطلع بود از نیتش اندیشیده مجبوراً از سید در خواست نمود که برای بر طرف آمدن اجتماعات و هنگامه مردم چند روزی از استانبول کناره گیرد .

سید در اول سال ۱۲۸۷ قمری دوباره عازم مصر گردید و می خواست درین سفر صرف تماشای آثار قبطیه و بانی مذهب و تاریخی مصر پرداخته بمسائل داخلی آنجا تعلق نداشته باشد و هم نمی خواست اقامت وی در آن مملکت رایدار چند هفته بطول انجامد . بعد و درودش بمصر باریاض پاشا دوستی وی آشنای اقتصاد ، ریاض پاشا خبلی با احترام و تکریمش کوشیده بدجلونی و تشویق او بمقصد طول اقامت صحیانه پرداخت تا سید بدون اندیشه و تسوئیت کافی السابق بافاده اهل مصر مصروف و مملکت را ارو جود خود مستفید سازد ، و سایل خوش گذرانی و راحت سید را هم ریاض پاشا بدرستی و آرمی کرده ماهواره هزار غروش مصری خرج جیب برایش تعیین نمود .

سید بدو مدرسه علمی دایر کرده از معقولات و منقولات بظالمین دران مدرسه درس میداد و عادتاً در مجامع و محافل عامه اجرائی و عطف و خطابه هم میفرمود .

علاوئاً درین مرتبه سید تأسیس یک انجمن سراسی و یک حزب ملی را برای مصر نیز لازم دانسته لهذا نزد نسمندان و فصلاهی مصری انجمنی بنام حزب وطنی تشکیل داد .

مواد عمده پروگرام این انجمن حاوی مطالب اصلاحات امور داخلی و حریت

سیاسی و اقتصادی مصر بود . رفته رفته موقعیت حزب وطنی ترقی یافته افکار تازه و جدی اران بملکت نشئت نمود ، مخصوصاً منافع خارجه مورد تنقید واقع گردید ، مستر کلا دستون مره ف رئیس الوزرای انگلیس بمدافعه برخواسته اخراج سید را از حکومت مصر تقاضا کرد ، چون بان تازه کی توفیق پاشاه بجای ریاض پاشاه دوست جمال الدین منصوب شده بود این خواهش را پذیرفته امر باخراج سید داد .

سید در سال ۱۲۹۴ قمری روانه هند و بایکی از شاگردان افغانی خود ابوتراب نام وارد حیدر آباد دکن گردید . حکومت حیدر آباد از وی احترام و پذیرائی نمود ، فضلاء و شائقین عرفانی از هر طرفی بوی مراجعه و از فیض صحبت او مستفید میگرددیند . ضمناً سید کتاب (نفی مذهب دهری) را در آنجا بزبان فارسی تالیف کرد .

بعد از خروج سید که حزب وطنی و سایر دوستان سید متدرجاً هنگامه ضد اجنبی را برپا کرده بودند درینموقع واقعات مصر بکلی شدت پیدا کرده حکومت برطانی را دویار مشکلات ساخته بود ، حزب وطنی بمقصد صحت اداره امور و نظم انقلاب خود شان کتبا از سید تشریف آوری او را درخواست نمودند ولی حکومت برطانی مانفت شده سید را بفوریت بکاسکت جلب و توقیف نمودند . خبر توقیف سید بیشتر در روح احرار مصری مؤثر واقع شده معامله شان با خارجی بجنگک منجر شد ولی حکومت برطانی درینحال از جنگک کردن تردد داشته مجبوراً بسید جمال الدین مراجعه نمود که وی این قضیه را بین مصر و برطانی اصلاح نماید .

سید زاید از مقدور مصر قنوت شانرا دیده و دیگر منفعتی که از ان انقلاب

بمفاد مصرها تصور کرده نمیتوانست لهذا چنین پیشنهاد نمود که برطانیای بعضی امتیازات خودشانرا که صدها و حیات مصر و احزاب وطنی رسانده بتواند آنها را لغو و معارف مصر را آزادی تمامی باید به بخشند ، مصرها هم باین شرایط و ایزاد چند مواد جزئی دیگر حاضر شده و بالاخره صلح بین مصر و برطانیای قائل شد یکتفر مورخ انگلیسی در کتاب معروف خود که و سوم به (واقعات سال ۱۸۷۹ برطانیای و مشرق) است حالات پرافتخار سید را باین نگارش صاف و بی آلابس نوشته ضمناً میگوید که : اعم از موقعت بلند و خیالات عالی این فیلسوف روزگار که ملل بزرگ را با احترام خود مجبور کرده بود مخصوصاً بمات انگلیس یک حتی دارد زیرا در واقعات سال مذکور بین برطانیای و مصر جمال الدین بهترین کوششی را بنحید و منفعت طرفین ابراز نمود ، یعنی اگر برطانیای مجبور بمحصار به می شد در سیاست عمومی مشرق که آن تازه گی اشناسا به بود خساره مند میگردد و همچنین اگر مصریم این باین حرب میدادند دیگر نمیتوانستند قد خود را در عالم بلند کنند .

و الحاصل پس از خاتمه یافتن وقایع مصر حکومت انگلیس بسیر جمال الدین اجازه داد که هر جا میل دارد برود ، سید از بندر گاه کلمکنه مستقیماً روانه لندن شد ، چون شرح حالات و خیالات عالی او را جراید انگلیسی قبلاً نوشته بودند معروفین شهر و رود او را انتظار داشته بوقت تشریف آوردنش از طرف معزین ولاردهای معروفه و فضلالی شهر و جمعیت های علمی استقبال خوبی شده از طرف بلدیبه شهر برایش منزل و وسایل راحتی معین گردید ، آهن فضل و شوقمندان علوم همواره بحضورش مشرف شده اروی استفاده می نمودند ، بعد سید میل فرمود که چیزی از علوم نظامی در آنجا تحصیل کند لهذا یکی از مدارس نظامی آنجا

شامل شده در کمی مدت بهترین تحصیلی نموده تو نست ، عجب تر اینکه نظریات و تطبیقات خود را بآن افزوده همان علوم را تاجه سی باهالی آنجا تعلیم میداد .

مجامع علمیه لندن در کافرانس های بزرگک او را دعوت و بایراد نطق ها و خطابه ها بقصد استفاده عموم تکلیف میکردند ، سیدار نطق های غرای خود که بخود زبان انگلیسی ایراد میکرد ، ساهین را مات و بهوت فضایل و فصاحت خود ساخته بود ، رجاء معروفه کزن اعم از معروفین داخلی و خارجی بحضور سید تعلقات خاصی داشته اکثر آوی را بمنارل خود شان دعوت میکردند با آنحال سید از سودای مشرق آوده نبوده با نمایند های دول مشرقی مقیم آنجا علایق خصوصی داشته ، راه و رسم پولتیک غربی را با آنها می آوخت ، از انجمله پرنس ملکم خان معروف سفیر ایران بود که از فیض مصاحبت سید خیلی استفاده کرده بالاخره بایک خیالات عالی و افکار باند بقصد اصلاحات کشور فارس پیشهادات مهمی بیاد شاه و مملکت خود تسلیم داشته آثار خوبی نوشت .

بعد از اقامت چند وقت سید بعزم سیاحت خاک فرانسه از لندن خارج شده وارد پاریس گردید علما و مشاهیر فرانسه اروی احترام و بذیرائی خیلی بزبانی کردند اتفاقاً سید در آنجا شاگرد معروف خودش « شیخ محمد عبده » استاد سید زغلول فقید را ملاقات کرد .

سید جمال الدین در سرزمین آزاد فرانسه خوب تر میتوانست خدق بعالم مشرق نماید لهذا بعضی دوستان و تلامیز مصری خود را جمع کرده بوسیله آنها باب سراوده را با مصر مفتوح و نخست انجمنی بنام صروة لونی در پاریس تاسیس کرد که یک شعبه بزرگک آن مطابق پروگرام سید در مصر دایر شده ، صرف خدمت بودند ، مقصود این انجمن غالباً اتحاد مساهین و آزادی مشرق زمین بود .

مجله هم این انجمن د پاپس بنا، عروه لونی قلم خود سیدانتشار می یافت که مرتباً هژده نمره آن بطبع رسیده و در بعضی بلاد مشرقی شایع شد . چون این مجله مخصوصاً سیاست استعماری حمله میکرد ، حکومت برطانیا دخول آنرا در هند سخت قطن کرده حتی در بنادر عرض راه هم مورد سانسو و شدید واقع گردید .

سید بر علاوه این مجله راجع بمسائل پولتیکی شرقی مثل ممالک افغانستان و مان خود و تورکیه و مصر و فارس و هندوستان در جرائد فرانسه مقالات مهمی میداد .

جمعیت های عامی و اشخاص قاضی و بزرگ فرانسه از وی خیلی احترام و اکرام بصحبت او فایض شده از فرمایشات آن استفاده می نمودند از انجمله فیلسوف مشهور فرانسه میوه آرزیت مذکور است که در نتیجه مناظرات قلمیه با او در جرائد بالاخره با هم آشنا و یکی از معتقدین فیلسوف افغانی بشمار میرفت .

پس از آن دوستان و تلامذ و زمین بخدمت سید اصرار کرده بودند و او را خواهش نمودند ، سید هم عازم لندن شده دوستان خود را ملاقات و دوباره پاریس تشریف آورد بدو . عازم سیاحت بعضی شهرهای معروفه فرانسه گردید . چون صیت مشهورت سید جمال لدین فغان از ممالک هند در مغربی در مسرق خوبتر و روشن تر انعکاس نمود شاهان شرقی بر روی ملاقات وی فتند ، از انجمله ناصر لدین شاه ایران مقدمه ارجمه تگزذت متعددی بسید کشیده تشریف آوردن را بفارس نم نمود ، سید که بین مسافرت را بممالک مصایق آمان و خیالات خود میسپرد ویرانخانه در نمره شده نزهت و عسرافیه

واصفهان وارد طهران گردید . ناصرالدین شاه از وی احترام و پذیرائی درستی کرد بعد از ملاقات و مصاحبه ها موقعیت سید در قلب او جا گزین و در غالب امور مملکت خود از وی مشاوره می خواست ، سید که در جمله نواقص امور اداره وضعیت قشونی آنجا را خیلی خراب و برهم یافت نخست با صلاح آن توجه می فرمود .

چون مطابق داب آنوقت اکثر خانزاده ها و سردار زاده های خورد سال و بی تربیه در رس قطعات اردو قرار گرفته بودند سید غالب آنها را منصرف و مقرر داشت که بعد از این بدون استحقاق خدمت کی صاحب منصب عسکر شده نمیتواند ، این حرکت برخلاف تمایل تنفدین و درباریان واقع شده همه بر علیه سید کینه می پرورانیدند تا اینکه بواسطه دسائیس و نغابی خاطر شاه را از وی منحرف و سید ناراض شده از راه انزلی عازم خاک روسیه گردید ، روسها از وی خیلی استقبال بجالی نموده مطابق حکم پطرو گراد وی را بقطار مخصوص پادشاهی عازم ماسکو نمودند که بعد چند روز توقف روانه پطرو گراد گردید .

از دربار امپراطوری راجل عمده درباری و فضلالی روسیه با استقبال وی شتافته با احترام وی را داخل عمارت دولتی کردند بعد امپراطور او را ملاقات و از صحبت های وی محفوظ شده جای راحت و وسایل خوشگذرانی او را بجا آوردن خود سفارش کرد ولی سید که از آن نجملات مستغنی بوده و سر و کاری با محافل و مجالس علمی و عرفانی داشت از حکومت آنجا خواهش کرد که وی را اجازه تماشا و مناظره با انجمن های آنجا بدهند حکومت خواهش او را پذیرفته سید مرتباً در انجمن ها تشریف برده نطق ها و خطابه ها میفرمود و راجع بسیاست

روسیه و مشرق نواقص خط حرکت حکومت را نقادی میکرد جمعی باین افکار طرفدار وی شده ستایش میکردند ولی سیاسیون دولتی معترض شده خارج شدن سید را تقاضا می نمودند ، لابد سید روسیه را ترك کرده در سال ۱۳۰۶ هجری قمری از راه پلند و خاک جرمنی دوباره به پاریس عودت فرمود .

ناصرالدین شاه قاجار که در آن روزها تازه وارد پاریس شده بود مجاری امور آنجا وی را متأثر وار نظر یاتی که سید راجع با اصلاحات مملکت او پیشنهاد می فرمود بخاطر آورده خیلی از رفتاریکه باسید شده بود تأسف داشت تا اینکه ار تشریف آوری سید در آنجا شنیده باری ملاقات وار ماجرای گذشته خیلی معذرت خوا-ته دوباره رفتن اورا بقایس اروی خواهش نمود .

سید خواهش شاه ایران را پذیرفته بعیت او روانه طهران گردید ، درین سرایه شاه بیشتر باحترامش افزوده سید ار موقعیت باند خود استفاده کرده برای اصلاحات اساسی مملکت توجه فرمود .

تخت انجمن بزرگی در آنجا تأسیس و اشخاص مستعد را از علوم مختلفه درس میداد ولی روح این دروس از تربیه فکری و تشویق وار یک عده افکار عالی وطن پرستی مشحون بود ، در کمی زمان اشخاص زیادی از فارسی ها بکنه مایل مملکتی و مجاری اداری داخل وطن پی برده باجمه از بین همه آن تلامذ سید :- سید جمال الدین واعظ اصفهانی ، شیخ محمد خیابانی ، رضاخان کره نی ، احراز موقعیت درجه اول کردند ، دیگر طالبین هر کدام در علوم و افکار مختلفه ایران استادشهر استفاده می نمودند ، افکار تجرد پسندی در آن سرزمین بخوبی نشو و نما یافت . کمی ازین دوره توقف سید نگذشته بود که شهرت فضل و ایقتس تمام محیط ایران را استیلا کرده اهالی و طالبین از جهات مختلفه بحضورش میرسیدند و

ضمناً کلمات برجسته و مطالب ملی از ذهن ها نشئت کرده در گوش ها تأثیرات عمده می بخشید در باریان از موقع استفاده کرده دوباره شروع نمایی نمودند صدراعظم فارس بهمدستی کامران میرزای نائب السلطنه که بیشتر از همه بموقعیت های خود می ترسیدند زیاده باین مطالب تقویت کرده خاطرشاه را سخت افروخته ساختند سید جمال الدین از وضعیت درباریان رنجیده بزبانت شهزاده عبدالعظیم طهران پناهگزیں و مردمانیکه در آنجا اجتماع میکردند مقابل شان خطابه های غرا و نطق های پر جوشی می فرمود ~~که~~ طنین انداز در تمام محیط شده بنیان ستمکاران را بلرزه می آورد .

آخر آ شاه ایران با نهایت شدت و قهر بمصدنفر سواران شاهی را فرستاده سید جمال الدین افغانی را از بست شهزاده عبدالعظیم جلب کرده و یابویی اوضاع اسف آور از خاک فارس خارج نمود .

سید باتن کوفه و بیمار و خاطر افسرده و نزار در عراق متوقف و دوستان و تلامذیکه در آن دیار داشت از وی پرستاری می نمودند .

سید با این همه آلام و مصیبتی که از خاک فارس دیده بود یاسی نداشته از طرف شاگردان خود اطمینان می پرورانید که آنها شاید بتوانند در آن سرزمین مصدر کاری شوند چنانچه کمی نگذشته بود که شاگردان سید هنگامه وطن پرستی را در فارس بر پا و اول حال رضاخان کرمانی در عین موضع شهزاده عبدالعظیم بتلافی جرمیکه بر علیه استاد محترمش رفته بود قیام دیس اران سید جمال الدین ثانی یعنی جمال الدین واعظ اصفهانی (معروف باسد آبادی) بایک شور و جدیت فوق العاده در مجامع و نقاط مختلفه فارس داخل اقدامت بزرگ شده روح حریت و آزادی را بفارسیان میدید و مطالب حقه حقوق عامه و منافع وطن را باهالی آنجا خاطر

نشان و روزمره بعد از طرفداران وطنیت می افزود ، همچنان شیخ محمد خیابانی بجدیت و گرمی تمام مصروف این خدمت بود که آخراً شخصی مقدم اندک در عهد مظفرالدین شاه و سید جمال الدین اصفهانی که در وقته مخالفت محمد علی شاه قاجار بامت چون وی در رأس حزب وطنی قرار گرفته و مورد تعقیبات شدید حکومت واقع شده بود لابد بهمدان فرار کرده بحاکم آنجا که از دوستانش بود متوسل شد ولی حاکم مذکور ویرا اسیر کرده بالاخره بموجب حکم تلگرافی شاه در سال ۱۳۲۷ بقتلش رسانیدند . همچنان شیخ محمد خیابانی بجرم وطن پرستی بدار آویخته شد .

و الحاصل از اول اخراج سید در خاک فارس متوالیاً و مرتباً انقلاب ملی شروع شده در سالهای ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۷ بعد صیاح اسم ناک قتل شاگردان معروف سید جمال الدین افغانی مثل رضاخان و سید جمال الدین اصفهانی و شیخ محمد خیابانی و خلع محمد علی شاه قاجار و تاسیس شورای ملی دوباره اندیت قیام و شورش تسکین گردید .

سید جمال الدین افغانی بعد حصول صحت بموجب درخواست تلگرافی یکی از وزرای لندن بانگلستان عازم شد تلامیذ و دوستانش مقدم اورا گرامی دانسته باحترامش میکوشیدند حکومت همبوی محبت و احترام کرده اروی خواهتر نمود که در مجامع علمیه هرزمانی تشریف برده و بخطابه های خود سامعین را مستفید سازد ، چراید بلافاصله صورت خطابه های سید را بمقصد استفاه عموم شایع می ساختند .

در روز جشن - سالگره ولادت مدیکه ویکتوریا که تمام شرف و بزرگان و نماینده های خارجه حضور داشتند ارباب حکومت زسید خواهش نمودند که در آن

جمع بزرگ نطقی ایراد نماید سید همچنان نطق مؤثری ایراد فرمود که حاضرین بی اختیارانه میگریستند حکومت امر کرد آن نطق عالی را بالتامام نوت کرده بچراید شایع کنند .

مستر گراهم نام انگلیس میگوید گرچه من موقع ایراد نطق حاضر نبودم ولی سواد آرا که در چراید خواندم بی اختیار بمن هم رقت و گریستن دست داد نمیدانم در کلام سید چه سحر و روحی موجود است که شنونده را بی اختیار واله و مجذوبش میدارد .

آخرآ سلطان عبدالحمید خان سلطان ترك نامه بسید فرستاده تشریف آوری اورا باستانبول خواهش نمود ، سید که با اطلاق و حالات خصوصی آن سلطان مطلع بود قدری در رفتن تردد داشت ولی مجدداً نامه سلطان بوی رسیده بنام دوستی اسلام و ممالک ترك آمدن وی را خواهش نمود سید لابد تازم استانبول و بدوآ خیلی بجزارت از طرف سلطان پذیر ثی و بمنزل عالی و کالسکه شاهی و دیگر تحفه ها و نوازش شاهانه اقبال یافت ، سید هم ارجله مشاورین و مصاحبین شاهی بوده و اکثرآ بدر بار سلطان شرف می شد و هم بتربیه اشخاص صحیح و لایق میکوشید . که آخرآ روح تربیه از شاگردان سید در محیط اثر کرده ، در نتیجه اسباب نجات و سعادت ملت ترکیه گردید .

والحاصل دوران تازه کی نامه طرف ناصرالدین شاه فارس بساطان عبدالحمید خان رسیده وی را نسبت بسید خیلی مشتبه ساخته بود همچنان نظر باینکه سید بآن تازه کی داخل يك اقدام بزرگت شده و بمقصد اتحاد اسلام و تشکیل خلافت کبرای اسلامی با سلطان داخل هذا صخره و بنام خود در ممالک اسلامی سفارشات و آنها را بموافقت نظر علماء و بزرگان ممالک اسلامی راجع باین موضوع

توصیه کرده بود که نتیجه این مقصد چون منفعت - استعمار یون مضر واقع می شد
 لهذا نماینده های بعضی دول و هم اشخاص در بار عبدالحمید خان را بر نمایه سید تحریر
 کرده و رفته رفته آنها قوت گرفته سلطان را بکلی نسبت بسید عصبانی و اردو بارش
 منفور ساختند تا اینکه برای سید مرض سرطان پیدا شده ضمناً در بین دو اسبی
 بوی خود آیدند سید بعد چند روز بستری شدن در سال ۱۳۱۶ قمری هجری
 مطابق ۹ مارس ۱۹۰۰ میلادی ازین جهان فانی بر حمت ایزدی پیوست .
 این نابغه دهر پس ازینکه چهل و سه سال عمر شریف خود را بمقصد استفاده
 بشریت مخصوصاً بآرزوی نجات و خوشبختی و سعادت مشرق صرف کرده و در راه
 این مقصد بسی خدمات دیده و مسافرت ها نمود آخراً اردست یکی از سلاطین
 مشرقی حیاتش فانی شده در صورتیکه مغربیان یا همان مخالفین که سید بمقصد
 استرداد حقوق مشرقیان با آنهاست و گریبان بوده آنها هر زمان را نابغه بزرگت
 خیلی احترام کارانه رسمیه پذیرائی میکردند و قیمت واقعی او را بخوبی می دانستند .
 سید عالی بعمیر (۶۲) از جهان در گذشته در قبرستان (شیخار مزارنی)
 استانبول مدفون و در چند سال قبل از طرف امر کتیبهای قدیم شناس مرقوم بر کاش
 بصورت خیلی عالی تعمیر گردید .

از آثار معروفه و تالیفات این نابغه افغانی آنچه تا حالا بنظر رسیده و معروف
 میباشد این آثار است .

مجله عروة الوثقی منطبعة باریس ، کتاب اردو علی ادهرین ، مقالات جزیه ،
 الایان فی الانگیز والافغان جموعه ضیاء الخاقین ، آثار ابن فی تاریخ عمان و سوانح
 عمر جمال الدین ، التضاد و التقدير ، اوصیاء لیس ، الامامه النبویه ، بر حواله سید و
 زبان مادری خویش کتاب زبانهای مال مشرقی را هم تالیف کرده اند و در این

ترکی ، استانبولی ، تورکی ماورالنهر ، فارسی ، هندی بدرستی و فصاحت محاوره
می توانست :

همچنان از زبانهای ممالک مغربی : انگلیسی ، فرانسه را بدرجه خوب و روسی
را بقدر متوسط مکالمه میکرد .

تخصص وی در علوم دینی ، فلسفه ، حکمت ، ریاضیات ، پولتیک عصر ،
علوم نظامی بدرجه اعلی بوده و در بلاد مختلفه اربن علوم درس داده و علمای
معروفه این علوم را در همه جا به برتری و فضل و لیاقت خود قانع و هنگام مباحثه
و مناظره های علمی مات و مبهوت فرموده است .

شرح فضایل و صفات این مرد بزرگ را غالب اشخاص در ممالک مختلفه
مخصوصا فرانسه و انگلیس نوشته اند ولی کتبیکه درینجور بدست بنظر و یاد داشت
نویسنده رسیده قرار آتی است :

- ۱ : « بيوك آدم لر » تا ایب هیئت علمیة ترکیه منطبعة استانبول .
- ۲ : « اشهر مشاهیر شرق » از مطبوعات مصری .
- ۳ : « مشاهیر مشرق اثر ژورژی زیدان مؤرخ معروف .
- ۴ : کتاب واقعات سال ۱۸۷۹ « برطانیه و مشرق » در انگلیسی .
- ۵ : مجلات الهلال مصر .
- ۶ : تاریخ سلطان محمد خان باریکنزائی افغانی .
- ۷ : تاریخ دینی حیات خان افغان
- ۸ : تذکره الابرار .
- ۹ : نگارستان .
- ۱۰ : سکنیة الفضلا .

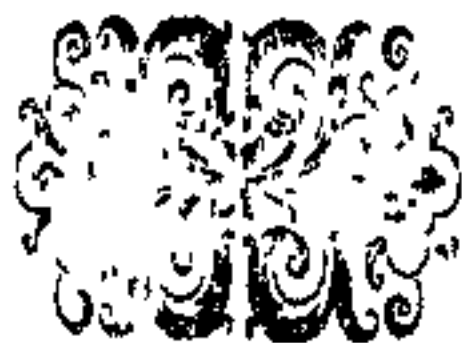


از مشاهیر رجال تاریخی افغانستان دهخه قرن نوزدهم
سید جمال الدین افغانی

۱۱ : شمع انجمن .

۱۲ : فرصت حسین فارسی .

چون شرح صفات و توصیح حالات و کمالات و کایه خطاهای و لطقهای
سید که بتواند خواننده گمان ارشاده و مطالعه آنها قیمت و عظمت واقعی مقام
سید افغانی را فیهام یک مجاهد کتاب ضخیمی لایه دارد عجالتاً نویسنده باین
مختصر پرداخته عرض استذار می نماید . « غارم جیلانی اعظمی »



بعداً لقباب

تاریخچه مختصر کابل را که از قلم آقای (غبار)
در قسمت آخر مجله اول کابل نشر شده بود مطالعه
نموده اینک به تعقیب آن من هم چند صفحه نوشتم
رجاست اگر موافق بسلک مجله باشد نشر نمایند .
(حافظ نورمحمد)

(نظری بتاریخ کابل)

شهر کابل با فو امی که دارد زمانه ها و ادوار تاریخ را قدم بقدم پیوده
است . اما ولایت کابل بر حسب وقت و زمان مساحت آن گاهی کم گاهی وسیع میگردد ،
در وقتی که صورت ایالت را میداشت وسعت آن خورد و در زمانیکه پاتخت سلطنت
میگردید ظاهراً جمیع اراضی مفتوحه بدان الحاق یافته همه را یکجا سلطنت کابل یا کابلستان
میخواندند - در اغلب اوقاتی که کابل بصورت ولایت اداره میگردد حدودش
از طرف مشرق دریای سند ، از جانب غرب غوربند ، از جهة شمال اندراب ؛
از جنوب گردیز بوده .

اما شهر کابل در قدیم الایام بموقیعه حالاً از آن بنام [بگرام] (۱) یاد
میشود . کائن بوم و هم در همانجا مدنیت های قدیمه را کهنه کرده است - سبب
انتقال از شهر قدیم بشهر جدید چندان معلوم نیست اما زیاده تر در اثر
خرابیهای خواهد بود که کابل بنا بر مقاومت خود از دست جهانگیران مثل

(۱) بگرام در جهت شمال شهر موجوده کابل بموضه وسیع کوه دامن و کوهستان درفاصه
۲۲ میل واقع است .

صفحه (۳۷) سال اول - مجله کابل شماره (۳)

سکندر ما کدوئی و تورامان هونی وغیره دیده است - همچنانکه زکابل قدیم، امروز آثاری موجود نیست بانی و حدود شهر آن هم در پرده خفا مانده و معلوم نمی شود، چه کسی آن را در اول بنا نموده است و در ادوار تاریخ تا چه معدودیت ها رسیده خواهد بود .

بر صورت : آنچه برای ما معلوم است کابل از زمان موجودیت خود یکی از تجارتگاههای مشهور شرق بوده و تا وقتیکه بجزها شامراه نگشته بود مالالتجاره چین و هند و خراسان تماماً در کابل میرسیده و هم از بازار کابل برای شمال ایران و آسیای صغیر با روپا حمل و نقل می شد .

ابوالمورخین هردت (Heradoti) یونانی (۴۰۶ - ۴۰۴ ق.م) که در واج مالالتجاره کابل را در بازارهای یونان و روم میگوید ازین جا است . من درینک تاریخ جرمنی دیده ام که کلمه اسمیه کابل تخریف یک لغت سنندیت که معنی آن تجارتگاه است و شاید سبب تسمیه این نام براد این شهر هم از جهتی است که اکثر کاروانهای سنندی مالالتجاره هند را در بازار کابل که تجارتگاه مشهور بوده در معرض من یزید ، بگذاشتند .

کابل با همه تخریبات که شده و با همه لشکر کشیها و فتوحات که بالای آن اجرا گردیده باز هم موقعیت تجارتی خود را از دست نداده و کاروانهای تجارتی اهرسو در آن آمد و شد داشتند .

در زمان امیر معاریه (رض) ، در یک روز بازار ؛ تا پایانی که از کابل خریداری شده بقیمت هشت لک دینار بوده ، حالانکه در زمان ساله آخرینیکه پیش از فتح قطعی اسلام در کابل سلطنت میکردند خرابانیل کابل تا به مابون هم رسیده و در ظهر المین چهار بار که در اواخر آن را فتح کرده در نزاک خود مخصوصاً زنجسایت و زراع کابل

بحث رانده مینویسد که : اشیای خراسان ، روم ، بابل ، چین همه در کابل یافت میشود و مالیات آن هشت لک شاهرخ که هر شاهرخ یک مثقال نقره میشود بود .
 معدن نقره پنجشیر کابل از معدنیست که از اوایل در آن کار شده و ممکن است همچنانکه پنجشیر دارالضرب یعقوب لیث شده بود برای ضربخانه بسیاری از پادشاهان گذشت نقره صاف و خالص خود را دریغ نکرده خواهد بود .

اردوی تاریخ : کابل ، یکی از بلاد بسیار معروف و قدیم دنیای کهن بوده در قدامت خود بابایخ و بامیان حتی باینتوا و بابل که امروز از روی دنیا ناپدید شده اند همسری داشته در کتاب وداس (۱) Vedas که قریباً ۱۲ قرن قبل المیلاد تصنیف شده و از قدیم ترین یادگارهای زبان سنسکرت است برای کابل نام (کبها) داده شده باشند نام کابل حکایه های شائزده سال بنام جشن جمشید در نزد (کورنک) مرزبان کابل ، و آمدن (سهزرا) پسر ضحاک در آن ، و قصه های افسانه نمای محرابشاه کاپلی و رودابه دختر آن ؛ که مادر رستم است و سلطنت خود رستم بالای سیستان و قندهار و غزنی و کابل ، و بالاخر قتل رستم در یکی از کند های کوتل سفید خاک یا تنگی لاند در کابل ، بخاطر خطور می کند .

تاریخ این شهر تارمان فتح اسکندر کبیر بنزد نوبسنده کاملاً مجهول بوده و فقط اینقدر معلوم است که کابل و تمام افغانستان در قرن پنجم داخل فتوحات سپروس [(کیخسرو) جلوس ۵۵۰ ق . م] گردیده و در زمان کشتاسب و فتح دارپوش در میدانیکه امروز کابل و ملحقات آن کاشن است یک قومیکه معنون

(۱) (ودا) از کله (وید) گرفته شده که بمعنی دانش است ، مذهب برهمنی را ۱۶ قرن قبل المیلاد از مذهب قدیم (ودی) ماحود نموده اند که کتاب مقدس او همین کتاب (ودا) است آن قوم که مذهب (ودی) بوده اند از آریین هائی بوده که در ازمنه دینه در حوالی گنگا زیست داشتند و شهر بارس را آباد کرده باپ السماء میگفتند .